

روشنفکران ما درست ویژگی‌های ما را دارند

دانستن حتا به همراه با خواستن تنها اندیشه کردن در مورد یک آرزوست. این اندیشه به کردار توانستن نیست و شاید هم زمینه‌ای برای توانستن نباشد. با این وجود دانستن میزان سنجش نسبت توان به آرمان است. سخن تنها از آرمان‌های آزادی خواهی است که روشنفکران آنها را برای بهبود و پیشرفت اجتماع در دورنمای برنامه‌های خود نگاشته‌اند. برخی از روشنفکران ایران هم برای رسیدن به آرزوهای خود تلاش می‌کنند و این تلاش نه نشان دانستن و نه نشان توانستن بلکه تنها نشان آرزومندی آنهاست. البته برآیند این تلاش‌ها با هر مزه‌ای که باشند بر آگاهی‌های اجتماعی می‌افزاید.

روشن اندیشان از ستمکاری بیزارند و آزادی را ستایش می‌کنند و نیز برخی از آنها راه‌های گوناگونی را برای رسیدن به آزادی می‌شناسند ولی آنها به کردار نمی‌توانند از آگاهی‌های خود بهره‌گیری کنند. زیرا شناخت ابزار جای توان ساختن و مهارت در کاربرد آن ابزار را پر نمی‌کند. اندیشه‌های بلند و آرمان‌های باشکوه، که راه رسیدن به آنها در پندار کشیده شده است، نشان ناپختگی و سستی آن اندیشه‌هاست.

اندیشه‌هایی که در زمینه‌ی پندار می‌رویند چون دود به چشم می‌آیند ولی سامانی ندارند که بر دل جای بگیرند. اگر یک روشنفکر راستکار می‌داند که جامعه‌ی ایران از کمبود آزادی در زیر فشار است و در این دهلیز تاریک نمی‌توان کاستی‌ها و پسماندگی‌های اجتماع را برای مردم نمایان ساخت، پس او باید بداند که راه برآوردن کمبودهای جامعه از همین دهلیز آغاز می‌شود.

اگر روشنفکری امیدش به پنداری بسته باشد که، با نشان دادن راستی و کاستی‌های اجتماعی، انبوه مردم خود بخود خواهان آزادی می‌شوند و دیوارهای فشار را ویران می‌سازند، پندار او به ناامیدی می‌گراید و چنین روشنفکری سرافکننده و افسرده خواهد شد. زیرا اندیشه‌ی او بر زمینه‌ی پنداری است که به کردار آزمون نشده و آرمان او هم امیدی است که بر باد نوشته شده است.

آزادخواهان هستند که نیاز به آزادی دارند تا بتوانند اندیشه‌ی خود را بازگو کنند ولی انبوه مردم به این آزادی نیازی ندارند. زیرا آنها به عقیده‌ای ایمان دارند که به جای آنها می‌اندیشد. آنها چیز دیگری برای بازگو کردن ندارند که از نداشتن آزادی رنج ببرند. در اجتماعی که احکام شریعت بر آنها حکمفرماست انبوه مردم تنها از سستی که بر آنها وارد می‌شود رنج می‌برند. از این روی آنها تنها از ستمکار بیزارند ولی این مردم ستمکاری را زشت نمی‌دانند. آنها از انسان‌ستیزی، که در احکامی بسان جهاد، قصاص، دیه، سنگسار نهفته است، سخن نمی‌گویند بلکه تنها پرسش آنها این است: کدام اوامر اسلامی هستند؟ آنها احکام شریعت اسلام را، که بر اوامر الله استوارند، ستایش می‌کنند.

چنین مردمی خواهان آن دگرگونی هستند که دست این ستمکاران کوتاه بشود تا شاید خود بتوانند جای ابزارهای ستمکاری را بگیرند. البته انبوه مردم تا آن اندازه به آزادی نیاز دارند که بتوانند از کارکرد و توانایی خود بهره‌مند شوند. ولی کارکرد و توانایی همه‌ی مردم در راستکاری و نیک اندیشی نیست. چون تنها معیاری، که در ذهن مردم فرو رفته است، همان شریعت، همان احکامی است که بر اجتماع حاکم هستند.

روشنفکرانی که، برای رسیدن به آرمان‌های دوررس خود، با بنمایه‌های ستمکاری در پیکار هستند آنها از هم اکنون با بینش همگانی که در اجتماع حکمفرماست درافتاده‌اند. زیرا بینش این مردم روزنه‌ای است تنگ که از ایمان آنها می‌گذرد و هر چه را که از این روزنه می‌بینند راست می‌پندارند.

انسان می‌تواند دورنگر باشد و براساس آگاهی‌های که از روند پدیده‌های اجتماعی دارد خود را، برای برخی از

پیش‌آمدها که با این روند همسو باشند، آماده کند. آگاه بودن و شناخت از روند تاریخ، خود بخود، کارایی ندارند مگر اینکه انسان براساس برآیند این دانستنی‌ها راه پیشرفت خود را باز و هموار کند.

برآیند آزمون‌ها نشان می‌دهند که روشنفکران سیاسی برای رسیدن به آرمان‌های خود نیاز به هموندانی دارند که در راه سیاست آنها همانندیش، همیار و همگام باشند. به زیبایی ساده کسانی که خواهان سامانی آزاد در اجتماع ایران هستند نیاز به سازمانی دارند که از پشتیبانی مردم برخوردار باشد. یعنی اگر آنها بتوانند آرمان‌های خود را در دامن مردم بارور سازند آنگاه حکومت اسلامی توان ایستادگی ندارد و درهم می‌شکند.

آزادخواهان، که امروز برای جلوگیری از مردم‌ستیزی در ایران تلاش می‌کنند، شاید آنها آرمان‌های مردمی و پیشرفته‌ای دارند ولی خواسته‌های آنها تنها در فرآیند آرزوهای مردم پنهان هستند. تصویری که مردم از هستی انسان دارند بر اساس برده منشی است. از این روی آزادیخواهی خلاف عقیده‌ی حاکم بر جامعه است.

یک آزادیخواه که در زیر ستم حکمرانان اسلامی به ستوه آمده است، او نمی‌تواند اندیشه‌ی خود را آزادانه آشکار کند، او نمی‌تواند زیبایی‌های آرمان خود را به مردم نشان دهد تا مردم بتوانند جهان راستی را با چشمان خودشان ببینند. آزادیخواه برای رسیدن به آزادی به پشتیبانی مردم نیاز دارد تا او بتواند در آزادی از مردم پشتیبانی کند. ولی مردم با آزادی‌اشناایی نداشته‌اند که بتوانند کمبود آنرا شناسایی کنند. آنها از دورنمای این آرمان، که آزادیخواه را برانگیخته است، برانگیخته نمی‌شوند. آزادیخواه نیاز به شناساندن آرمانش به مردم دارد نه مردم نیاز شناختن آرمان آزادیخواه.

دانستن و خواستن، درمورد پدیده‌ای که ما بر روند و پیدایش آن پدیده فرمانروا نیستیم، توانستن به شمار نمی‌آید. بسان این که انسان به ویژگی‌های ابر و ریزش باران آگاهی دارد و خواستار بارندگی در خشکساران است ولی چون او بر روند و جنبش ابر فرمانروا نیست، نمی‌تواند ابر را به دلخواه رهبری و بارنده کند. زمانی که خواسته‌های نیک و درست روشنفکران با تصور مردم از آن ارزش‌ها هماهنگی نداشته باشند آن نیک و درستی در بینش مردم پدیدار نمی‌شوند. برخی از روشنفکران نیکی‌های این خواسته‌ها را می‌شناسند ولی آنها ابزاری ندارند که نگرش مردم را با این نیکی‌ها آشنا کنند. یعنی روشنفکر بر راستای نگرش مردم فرمانروا نیست که به آنها زیبایی را نشان دهد.

در تصور مردمی که خود را محکوم اراده‌ی خالق خود می‌دانند، آنها خود را سزاوار عتاب و عذاب و عقاب از سوی خالق می‌پندارند. آنها خواسته‌های خود را به سنگی، به چاهی یا به مرده‌ای بازگو می‌کنند که او واسطه‌ی آنها با خالق است. این است که برخی از زنده‌ای یا مرده‌ای برای مردم بتی می‌سازند و آن کس را به خالق پیوند می‌زنند تا خواسته‌های خود را از زبان آن بت به گوش مردم فرو کنند.

دادگری و دادگستری در جامعه‌ای گسترش می‌یابد که در بینش مردمانش راستکاری و دادخواهی پرارزش باشد. هیچگاه سامان دادگری در اجتماعی استوار نمی‌شود که مردمانش نیکی و بدی را تنها با معیار حلال و حرام ارزشیابی می‌کنند. این مردم ستمکاری را از سوی والیان شریعت عدالت می‌پندارند و تا شریعت در ذهن آنها مقدس است به ماهیت انسان‌ستیزی و در نتیجه به مفهوم دادگری پی نخواهند برد.

آرمان‌های آزادی، دموکراسی، مردمسالاری ایدال‌های باشکوهی هستند که مفهوم این پدیده‌ها هنوز در بینش مردم ایران وارد نشده است. این پدیده‌های زیبا و باشکوه در سامان هر کشوری تا آن اندازه برگزار می‌شوند که مفهوم آنها در تصور آن مردم آمیخته شده باشند. در این زمان با هیچ نیرویی یا با هیچ ایدئولوژی و حکومتی نمی‌توان در جامعه‌ی ایران، که احکام شریعت را مقدس می‌پندارند، سامان مردمسالاری به وجود آورد. این درماندگی کمتر نشان از ناتوانی و کژپنداری روشنفکران است بلکه بیشتر نشان از آلودگی فرهنگی در بینش مردم ایران است.

بر این اساس است که احکام شریعت را می‌توان تنها بر مردمی تحمیل کرد که نخست مسلمان شده باشند و نیز سامان دموکراسی را می‌توان در مردمی استوار ساخت که نخست به آزادگی گرویده باشند. این است که سامان کشورداری در اجتماع آزادگان یا حکومت شرعی بر مردمان مسلمان به بینش خود مردم بستگی دارد نه به آرمان‌های حزب‌ها و روشنفکران آن اجتماع. زیرا آرمان حزب‌ها و روشنفکران از بینش همان مردم رویداده‌اند و اگر در پندار آزادیخواهان خواسته‌هایی جدا از روند جامعه برویند بیشتر آن خواسته‌ها در سراب آرزو گم می‌شوند.

می‌بینیم که بیگانگان در افغانستان یا در عراق حتا با زور هم نتوانسته‌اند قوانینی را با اندک رنگ دموکراسی به این مردم پیشکش کنند. همچنین در هیچ یک از کشورهای آفریقایی، با وجود استقلال و رونوشت برداری از قوانین دموکراسی، جامعه‌ای دیده نمی‌شود که حتا زمینه‌ای برای دموکراسی وجود داشته باشد.

بدبختی که بر جامعه‌ی ایران گسترده شده است با جادوی روشنفکری از میان نمی‌رود. وجود ولایت فقیه از تصور مسلمانان "از حاکمیت الله و خلیفه‌ی او" برخاسته و این آلودگی هم در افکار بیشتر مردم آمیخته شده است. یک جامعه تنها به ساختمان، کارخانه، زمین و شیوه‌ی تولیدی بستگی ندارد که با یک برنامه بتوان درون‌مایه‌ی آنها را دگرگون ساخت. جامعه‌ی ایران در ذهنیاتی گرفتار است که، در درازای هزار و چهارصد سال خلافت اسلامی، جایگزین فرهنگ ایران شده‌اند. در این ذهنیات انسان عبد و ذلیل الله است و در ذهن این مردمان هر چه که شدنی یا نشدنی باشد از خواست و اراده‌ی الله بیرون نیست.

اگر به راستی بخواهیم از چنگال ستمکاران حکومت اسلامی رهایی پیدا کنیم دستکم باید از خودفریبی پرهیز کنیم. خوار شمردن پایگاه ایران‌ستیزان در قم و نفوذ موکلین آنها بر ذهنیات مردم به کمبود شناخت ما از ساختار جامعه‌ی ایران می‌افزاید. این پایگاه خشم، که بر کارکرد مسجدها در سراسر ایران حاکم است، سازمانی است با هزار سال تجربه‌ی برده‌پروری که پیوسته، به جز اندک زمانی در دوران حکومت رضاشاه، بر ایران و ایرانی حکمرانی می‌کند. از این روی در حکومت اسلامی کمتر می‌توان زمینه‌ای به وجود آورد که در درون آن جوانه‌های آزادی برویند.

سرنگون ساختن حکومت اسلامی آرمانی است که شاید در دسترس باشد ولی ایجاد سامان مردمسالاری در ایران آرزویی است که در دورگاه، پس از پاکسازی ذهنیات مردم از آلودگی‌های مذهبی، شکوفا می‌شود. با این وجود می‌توان امیدوار بود که با سرنگونی حکومت اسلامی، در این جامعه، زمینه‌ای برای رشد فرهنگی به وجود بیاید.

به هر روی آرمان آزادیخواهان بسیار دورتر و فراتر از سرنگون کردن حکومت ستمکاران است و سیمای این آرمان گام به گام در آینده‌ای بسیار دورتر نمایان می‌شود. پس اکنون به آن دسته از روشنفکران برخورد می‌کنیم که آنها حکومتی را درخور مردم ایران خواهان هستند و امیدوارند که پس از سرنگون شدن نامردمان راه پیشرفت مردمان گشوده شود. یعنی حکمرانی با اندکی انسانیت نه سامان کشورآرایی در شیوه‌ی مردمشاهی.

پیروزی‌ی این گروه‌های روشنفکر چندان به نیکویی و درستی‌ی دیدگاه آنها بستگی ندارد بلکه به لرزه‌های بستگی دارد که با موج‌های برخاسته از دل مردم هماهنگ و همزمان باشند. این لرزه‌ها هم تنها به دانستن و خواستن این کسان ایجاد نمی‌شوند بلکه آنها به سازمانی نیاز دارند که در درون مردمان کارآیی داشته باشد.

ما نمی‌توانیم کاستی‌ها و زشتی‌های اجتماع ایرانی را با بزرگی و زیبایی‌های فرهنگ نیاکان خود بپوشانیم و شرمندگی خود را در پشت آرمان‌هایی باشکوه پنهان سازیم. بیشتر اندیشه‌ها، برنامه‌ها، بررسی‌های تاریخی و بالاخره ساختار جامعه‌ی ما بر دروغ بنا شده‌اند. یعنی ما نمی‌توانیم، با نیایش و ستایش، مردم را به درمان دردی تشویق کنیم که آنها به بیماری‌ی آن درد عشق می‌ورزند. بینش مردم ایران آلوده و بیمار است ولی ما تنها از درد آن بیماری سخن می‌گوییم. این بیماری بخشی از هستی‌ی ما شده است چون ما هم در این جامعه پرورده شده‌ایم.

جامعه‌ی ایران این است که هست: جامعه‌ای با فرهنگی آلوده و از خودبیگانه. روشنفکران، آزادیخواهان، سیاستمداران و حکمرانان از مردم همین جامعه برخاسته‌اند و کردار آنها با ویژگی‌های همین مردم آشکار می‌شود. البته آسان‌تر است که از ستمکاری‌ی آخوندها نالید یا از کژروی‌ی روشنفکران و ساده‌تر است که همه‌ی بیچارگی خود را در پرونده‌ی سیاه بیگانگان بنویسیم تا از خودمان شرم‌نده نشویم.

البته روشن‌اندیشان بسیاری هم در این دشت زهرآلود روییده‌اند و همگی با افسوس و چشم‌گریان سر بر خاک نهاده‌اند ولی اشک‌های آنها هنوز خشک نشده است. نیمایوشیج می‌گوید:

< نیست یکدم شکند خواب به چشم کس و لیک > < غم این خفته‌ی چند، خواب در چشم ترم می‌شکند >
 اخوان ثالث، با ژرف‌بینی، قاصدک را پس می‌فرستد:

< برو آنجا که بود چشمی و گوش‌ی با کس > < برو آنجا که تو را منتظرند، قاصدک، در دل من همه کورند و
 کردند >

فریدون مشیری پیوند همبستگی‌ی ما را این‌گونه آشکار می‌کند:

< ما همان جمع پراکنده > < همان تنها، همان تنهاها ایم >

می‌بینیم که آزادیخواهانی، پراکنده، با اندیشه‌های نیک پدیدار شده و تنها مانده‌اند و با همه‌ی راستی و درستی نتوانسته‌اند که اندکی خواب در چشم این خفتگان بشکنند. ولی دیده‌ایم کسی که در سیاهخانه‌ی دل این مردم لانه داشته باشد، چون شریعتی، به سادگی می‌تواند با شعبده بازی مردم را بفریبد و دوباره در ذهن آنها پایه‌های پوسیده‌ی اسلام را نوسازی کند.

مردمانی که احکام انسان ستیزی را ستایش می‌کنند، آنها اندیشه‌ای که ورای ایمان آنها باشد جرم می‌دانند، روشنفکران و آزادیخواهان این جامعه هم در همین پسماندگی‌های ذهنی پرورده می‌شوند. مردمی که خالق امام زمان هستند، به امید رهایی (رهایی از کی؟) خود را به زنجیر کشیده‌اند، روشنفکران آنها هم در سرگردانی منجی خود را در کتاب‌های بیگانگان می‌جویند.

درست بر اساس از خودبیگانه بودن است که ایرانیان ریشه‌ی پسماندگی خود را هم در کردار دیگران جستجو می‌کنند. ما " همان جمع پراکنده " خود را پاک و بدون کاستی می‌پنداریم و بد بختی خود را گناه دیگران می‌شماریم. حتا روشنفکران از روشنفکران می‌نالند " که روشنفکران ما شهامت ندارند ". آیا تنها روشنفکران ما شهامت ندارند یا ما خودمان نیازی به این ویژگی نداریم؟ آیا روشنفکران ما بایستی ویژگی‌های مردم اروپا را می‌داشتند؟ روشنفکران ما، در برآیند، درست همان ویژگی‌ها را دارند که در کویر ذهن مردم ایران می‌رویند. اگر آنها بی شهامت، از خودبیگانه، خودخواه، خودفریب، کژرو، دروغ‌وند و تاریک اندیش هستند برای این است که آنها از مردمی با همین نشانه‌ها برآمده‌اند. این است که ایرانیان نه تنها بی‌چارگی خود را پی‌آیند دیوهای ناشناخته می‌پندارند بلکه چاره‌ی دشواری‌های خود را هم به دست فرشتگان با شهامت می‌سپارند.

دریغا که چنین است، کاش روشنفکران ما به گونه‌ی دیگری می‌اندیشیدند تا به راستی و گام به گام فرهنگ ایران را بازسازی می‌کردند و جامعه‌ی ایران را به سوی راستکاری رهنمون می‌شدند. ولی اگر مردم ما چنان بودند، که چنین کسانی را پرورش می‌داند، پس جامعه‌ی امروز ما چنین پسمانده نبود و ما نیازی به مردگان هزارساله و چاه جمکران نداشتیم.

بسان این است که آرزو کنیم از بوته‌های کدو که ما کاشته‌ایم انگور بروید و اکنون که آرزوی ما برآورده نشده است افسرده و اندوهگین فریاد بزنیم که چرا شراب میوه‌های ما مستی نمی‌آورد. با هیچ شیون یا جادویی هم کدو شیرین نمی‌شود که شرابش مستی پیدا کند. تا به جای بوته‌های کدو نهال‌های رز کاشته نشوند کشتزار ما هم به تاکستان

دگرگون نمی‌شود.

برخی از کسان ما، که البته با شهامت هستند، افسوس می‌خورند که روشنفکران ما فرصت‌های زیادی را از دست داده‌اند. اگر به راستی در روند روشنفکری، در درازای چیرگی اسلام بر ایران بنگریم، می‌بینیم که روشنفکران به کردار فرصتی را در دست نداشته‌اند که از دست بدهند. ما نمی‌توانیم در مورد شهامت آنهایی که گمنام جان باخته‌اند حتا آنهایی که نامی داشته‌اند، ولی چیزی از آنها بر جای نمانده است، داوری کنیم. ولی شهامت آن نامداران، که در مرزهای امکانات دل‌آور بوده‌اند، نشان می‌دهد که آنها به خشم زدایی از احکام اسلام و پوشاندن چهره‌ی ترسناک الله پرداخته‌اند. شاید این تنها فرصتی بوده است که روشنفکران در کشور ایران داشته‌اند.

روشنفکرانی که با شهامت به بن‌مایه‌های بدبختی مردم برخورد کرده‌اند آنها کافر، زندیق و مرتد نامیده شده و براساس شریعت به جهنم روانه گشته‌اند. با این وجود اکنون مسلمانان برخی را از جهنم بیرون می‌آورند و با نام آنها به دانش دوستی اسلام فخر می‌فروشند. یعنی برخی که نیکی‌های اندیشه‌ی خود را به اسلام پیوند زده‌اند و برخی که از مرزهای تنگ اسلام فراتر گام نهاده‌اند همگی و یافته‌های آنها به خدمت و غنیمت اسلام درآمده‌اند.

فرصتی که روشنفکران در دوران جنبش مشروطیت داشته‌اند این بوده است که سخنان آزادیخواهی را به رنگ اسلامی درآورند و در دهان آخوندهای نمایشگر بگذارند. به جز این فرصتی نداشته‌اند که بدون ستایش از شریعت دهان به سخن باز کنند. برآیند آن جنبش هم مشروعه‌ای بود که فروزان نگشته با بادی به خاموشی فرو رفت.

روشنفکران به معنای آزادیخواه هیچگاه در ایران سازمانی نداشته‌اند که در بینش مردمان ریشه داشته باشد. پراکنده‌هایی که اندکی سازمان یافته بودند عاشقان بلشویکی و سوسیالیسم شوروی بوده‌اند. از این روی حتا شیوه‌ی دیکتاتوری رضا شاه هم نتوانست در برابر احکام شریعت پایداری کند. البته جهادگران اسلامی همیشه سازمان یافته بوده‌اند و هنوز هم هستند. چون روح جهادگری با ایمان هر مسلمان آمیخته شده است.

"سازمان جبهه ملی" که نه سامان آن را می‌توان "سازمان" و نه همبستگی آنها را می‌توان "جبهه" و نه دیدگاه آنها را می‌توان "ملی" نامید. این کسان به کردار فرصتی‌هایی، از آغاز قاجاریه تا به امروز، برای هموار کردن راه پیشرفت آخوندها و پایدار ساختن اسلام به نام هویت مردم ایران داشته‌اند که از آنها هم به خوبی استفاده کرده‌اند.

ملیون همواره در دو چهره نمایان می‌شوند یکی همیار متولیان اسلام که ایران را به غنیمت دارند و دیگری همراه ملت ایران که باید در پناه اسلام به سعادت برسند. این کسان در هیچ زمانی بدون اسلام با ملت و کشور ایران پیوندی نداشته‌اند. این ملیون ابزاری بوده‌اند که اسلام را به کشور ایران و به ملیت ایرانی پیوند زده‌اند و تنگ این نکاح را "هویت" نامیده‌اند. این دو رنگان را در زبان عامی شترمرغ، در زبان فقهی مشرک‌الموالین و در زبان فارسی "ملی مذهبی" نامیده‌اند. البته بیشتر مردم هم از همین بافت هستند ولی بسیار رنگارنگ‌تر.

در شورش‌های سال ۱۳۵۷، که حکومت از پادشاهی به خلافت بازگشت، به راستی روشنفکران فرصتی در دست نداشته‌اند. بی‌گمان کژروی، ناآگاهی، شتابزدگی و سست‌پنداری روشنفکران درخور نکوهش است ولی فرصتی برای آنها وجود نداشته است که از دست داده باشند.

درست است که آخوندها ارزش‌های اجتماعی را از دهان روشنفکران می‌دزدیده و با آنها کاستی‌ها و پسماندگی‌های شریعت اسلام را می‌پوشانده‌اند، شاید هم روشنفکران به نیروی این جنبش می‌افزودند، ولی روشنفکران از نیروی جنبنده‌ی مردم برخوردار نبوده‌اند.

زمانی که، به درخواست جیمی کارتر، حکومت شاه از اسلام بزک شده‌ی شریعتی پشتیبانی کرد سازمان‌های آخوندی در سراسر ایران به جست و خیز برخاستند. آخوندها که با سخنان روشنفکران، مردم را سرخوش کرده بودند، آتش پردازان این توفان بوده‌اند. روشنفکران زمانی با این توفان گرویدند که توان ایستادگی نداشته‌اند. درست است که آنها از این آب گل آلود امیدوار شکاری بوده‌اند ولی تنها فرصت آنها فرار از تیررس آخوندها بود که برخی هم توانستند از آن استفاده کنند.

در درازای هزار و چهارصد سال، که اسلام بر ایران چیره بوده است، گروه‌های پیشرفته‌ای در ایران پیدایش یافته‌اند ولی هیچ سازمانی از آزادیخواهان به وجود نیامده است که آرمانش مردم را به خود بکشد. در این دوران تنها نیرویی می‌توانست در برابر حکمرانان گستاخ باشد که بر شریعت اسلام تکیه کند و اگر چنین نیرویی به پیروزی می‌رسید او با همان شیوه‌ی ستمکاری جایگزین حکمرانان پیشین می‌شد. شوربختی در این است که این گونه نیروها بیشتر از ایران‌ستیزان بوده‌اند نه از ایرانیان. در این دوران تنها حاکمی جای حاکم دیگری را می‌گرفته ولی حکومت یکنواخت شریعت اسلام بوده است.

تنها زمانی که اندکی به شیوه‌ی شریعت اسلام برخورد شده است در دوران رضاشاه بوده که در همین زمان کوتاه جوانه‌هایی از روشن‌اندیشی پرورده شده‌اند ولی پس از بازسازی سازمانهای اسلامی بیشتر آن جوانه‌ها در شورزار اسلام توان رشد و تخم افشانی نداشته‌اند.

یک سازمان مردمی در جامعه‌ی ما پدیدار نمی‌شود که او بتواند خود بخود براساس فرهنگ ایرانی گسترده شود. چون دانه‌ای بارور می‌شود که در زمین پاک و در آمیزش با آب و آفتاب پرورده شود. ولی در شورزار به سختی می‌توان زمینه‌ای برای پرورش دانه فراهم کرد.

با این وجود بن‌مایه‌ی مردم ایران تا این اندازه هم شورزار نیست که من می‌نگارم. در این نوشتار بیشتر به کاستی‌ها و آلودگی‌هایی که اندیشه سوز هستند اشاره کرده‌ام تا بهتر جامعه‌ی خودمان را با ویژگی‌های که داریم بشناسیم.

باید اشاره کنم در همین شورزار، که در آن امید رویدن گل‌های زیبا و میوه‌های شیرین ناچیز است، غنچه‌هایی تازه و خوشبو شکوفا شده‌اند که انسان را به شگفتی و امیدواری وادار می‌کنند. نواندیشان جوان، که شاید هنوز ریشه‌ی ذهن آنها آلوده نشده است، با نگرشی ژرفتر و درست‌تر از پدران ما آرمان‌های خود را شناسایی و راه رسیدن به آنها را جستجو می‌کنند. در ستایش اندیشه‌های نوین که بیشتر در جوانان به ویژه در بانوان شکفته‌اند می‌توان برای نمونه "منظر حسینی" و "لاله ایرانی" را نام برد.

افزون بر چنین نونهالان امیدبخش امکان دارد که گاهی از هسته‌ای جوانه‌ای و از جوانه‌ای درختی پرورده شود. پرورش این گونه هسته‌ها شیوه‌ی تازه‌ای نیست و حتا گاهی خودبخود به وجود می‌آیند. ولی تا کنون گروه‌های سیاسی در ایران چنین آزمونی را نیاموخته‌اند. سازمان‌های خودجوش بیشتر از گروه‌های شادمانی بسان کوهنوردی، رقص‌های گروهی، موزیک، نمایش یا پاسداری از جهان زیست به جود می‌آیند. از آنجا که بیشترین مردم شادمانی را دوست دارند و این گروه‌ها سیاسی نیستند این است که حکومت از ایجاد آنها جلوگیری نمی‌کند و ممکن است که آنها در اندک زمانی همگانی بشوند. با وجودی که چنین گروه‌ها سیاسی نیستند و به عقیده‌ای پیوند ندارند ولی چون شادمانی در آزادی افشان می‌شود، از سویی هم این گروه‌ها خواستار آن هستند که دشت و کوه و آبشار آلوده نشوند، این است که آنها با حکومت درگیر خواهند شد. در این جاست که سازمان این گروه‌ها به خواسته‌های سیاسی گرایش پیدا می‌کنند. البته این گونه سازمان‌ها میان خانواده‌ها رشد می‌کند و از آنها نیرو می‌گیرند.

کسانی که خواهان روشنفکرانی آزاده، خردمند، اندیشمند، مردم‌دوست، میهن‌پرور، راستکار و آمیخته با فرهنگ ایران هستند باید نخست مردمان ایران را با این ویژگی‌ها بیامیزند تا آنها در دامان خویش چنین آزادگانی را پرورش

دهند.

عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی (حافظ)

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی

[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)

derafsh-kavivani.com